أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

بحث در قاعدهٔ حرج است و از جهت محتوی می شود گفت خیلی شبیه به قاعدهٔ لاضرر است.

در قاعدهٔ لاضرر صحبت از دو جهت عقلی و شرعی بود که عقلاء ضرر را به طور کلّی یک نوع ظلم می دانند و از باب قبح ظلم، نفی ضرر می کنند بالملازمة العقلیه. و ضرر یک جنبهٔ عرفی دارد و در صورت اختلاف در تحقّق معنا و مفهوم ضرر، رجوع به عرف است و به عقلاء.

و یک بحثی هم بود بحث شرعی مسأله که آن هم عرض شد ادلّه، ناظر بر حکم عقل و عرف هستند و به عبارت دیگر، حکم رفع ضرر یک حکم امضایی است تا یک حکم تأسیسی، فلذا در صورتی که ما

شکّ در موضوعی کنیم که آیا در این موضوع، شرع حکم خاصّی دارد یا ندارد، بعد از تفحّص از دلیل اگر ما نسبت به آن موضوع دچار تردید بودیم، می توانیم به قاعدهٔ لاضرر دفع آن مورد را بکنیم، هم از جهت نفی حکم شرعی ضرری، هم در مقام عدم و هم در مقام تدارک.

مثلاً یکی از مواردی که خب ما می توانیم به قاعدهٔ لاضرر تمسّک کنیم، مسألهٔ ضرری است که به واسطهٔ سرقت مال و یا فرض کنید که من باب مثال غصب غاصبی و نظائر این، یا قاتلی من باب مثال در اینجا یک قتلی را انجام داده، سارقی یک مالی را سرقت کرده، ظالمی در اینجا ظلمی کرده و ما از نقطهٔ نظر ادلّهٔ ظاهریه نمی توانیم رفع ضرر از خودمان بکنیم، راهی برای تدارک وجود ندارد، آیا می توان متوسّل شد به امور غیر عادی؟ آیا در اینجا دلیلی در عدم مراجعهٔ به این امور غیر عادی وجود دارد یا وجود ندارد؟

چنانچه دلیلی مثلاً در این موارد وجود داشت از باب حرمت رجوع فرض کنید که من باب مثال به کهّان و به افرادی که متصدّی امور غریبه هستند، اگر

حرمتی در اینجا بود که خب در اینجا استفاده می شود که نظر شارع بر تحمّل ضرر است و در اینجا این قاعده تخصیص خورده یا اینکه خب طبق مصالحی که مولا در اینجا متوجّه بنده اش کرده است،[عدم] رفع این ضرر، در اینجا به جهت یک ملاکات و مصالحی است که متوجّه به او بوده، من باب مثال فرض کنید که قضا و قدری بوده، یا اینکه قرار بوده یک ضرری متوجّه به او بشود، با توجّه به آن، این مورد دفع آن مورد را کرده که خب در اینجا طبعاً نه تخصیصی هست و نه حکومت و امثال ذلکی، بلکه در اینجا اصلاً ضرری وجود ندارد.

یا اینکه نه، فرض کنید که ما دلیلی برای حرمت رجوع به این افرادی که متصدّی این امور غریبه و عجیبه هستند نداریم و چه بسا حتّی دلیل بر خلاف هم ممکن است باشد. ممکن است که فرض کنید که ما برای دفع سحر یا دفع یک شخصی که از راه جادو و شعبذه و امثال ذلک عملی را انجام داده که موجب ضرر بر یک موردی هست، حتّی ما ادلّهٔ بر خلاف هم داریم و از باب دفع، اشکالی ندارد، می توانیم

یکی از آن موارد را سرقت سارق بدانیم، خود نفس تحمّل سرقت، ضرر است و به مقتضای قاعدهٔ لاضرر این تحمّل ضرر برداشته می شود و انسان می تواند در این موارد رجوع به این افراد بکند برای پیدا شدن آن مورد، یا برای تدارک آن مورد. فرض کنید که من باب مثال اگر مصلحت خداوند بر عود و ارجاع این قضیه بود[فبها] و اگر مصلحت بر عدم عود و عدم ارجاع بود، خب طبعاً آن انجام نمی گیرد و معلوم می شود که در اینجا تقدیر و مشیت به نحو دیگری است، ما در اینجا می توانیم به این قاعده تمسّک کنیم.

تلمیذ: این حرمت شاید مطلق باشد.

استاد: بله؟

تلمیذ: می گویم حرمت وجود اینها شاید مطلق باشد، وقتی مطلق باشد دیگر این دفع ضرر به ضرر که نمی شود. آن وقتی که حرام باشد، معلوم است یک ملاکاتی را برای حرمتش دارد.

استاد: درست است.

تلمیذ: چنین مسأله ای هست.

استاد: عرض کردم اگر حرمت داشته باشد، در

آنجا بحثی نیست ، خب این را ما می توانیم توجیهی کنیم و اصلاً آن را مخصّص قاعده هم به حساب نیاوریم، من باب مثال بگوئیم که خداوند مصلحتش و مشیّتش تعلّق گرفته بر اینکه طبق نظام احسن یک چیزی به او برسد و این به واسطهٔ این سرقت، به واسطهٔ این ظلم، به واسطهٔ این چیزها این دفع برای آن می شود، چطور اینکه فرض کنید که حضرت خضر آن کاری را که انجام داد در سفینه، خب آن یک ضرری وارد کرد بر آن سفینه، ولی در واقع جلوی مفاسد دیگر را حضرت در اینجا گرفت. بله، در صورتی که حرمت محرز بشود حرفی نیست و مرحوم شیخ هم در اوّل مکاسب و اینها، من دیگر ذکر نکردم چون از باب همین تطبیق قاعده بر موارد خاصّه می خواستم فقط یک مثالی عرض بکنم، تفحّص دیگر با خود آقایان است. اگر ما حرمتی پیدا کردیم در مراجعهٔ به اینها به نحو اطلاق، خب این فبها. ولی اگر یک همچنین اطلاقی در اینجا استفاده نشد، این هم یکی از موارد و مصادیقی است که می شود ما با قاعدهٔ لاضرر به دنبال و تدارک آن برویم.

محصّل کلام این است که در مورد قاعدهٔ لاضرر ما خیلی مشکل نداشتیم و ضرر را از باب یک ضرر عقلایی، از جهت نفی، چه عقلایی و چه شرعی، این قابل تصوّر بود، البتّه در موارد اشکال، خب انسان رجوع می کند به عرف و به عقلاء، آیا این مورد را ضرر می دانند یا نمی دانند؟ چطور اینکه فرض کنید من باب مثال در حقّ تألیف و امثال ذلک، آیا عقلاء رفع حق التألیف را و عدم حق التألیف را و سلب حق التألیف را از مؤلف، آیا عقلا این را ضرر می دانند یا ضرر نمی دانند؟ ممکن است که در یک جامعه ای ضرر بدانند، ممکن است که در یک جامعه ای ضرر به حساب نیاورند.

خب در اینجا انسان می تواند که بر طبق همان حکم عقلایی عمل کند چطور اینکه خود شارع هیچ وقت نیامده تحدید بکند ضرر را، شارع فقط آمده لاضرر را بیان کرده، امّا مواردش را که دیگر نیامده بگوید، فرض کنید که در این مورد بخصوص، ضرر است. در این مورد بخصوص ضرر نیست. شارع آمده بر ارتکازات عقلایی این قاعده را حمل کرده و آن مورد سمره، حق شفعه یا ماء جاری و امثال ذلک

را جزء موارد و ارتکازات عقلایی به حساب آورده، بنابراین بر اساس یک حکم امضایی در اینجا شارع آمده این قاعده را بیان کرده و موارد تطبیقش بر عهدهٔ عقلاء است. ولی اشکال در مورد قاعدهٔ حرج است.

در قاعدهٔ حرج صحبت در این است که هیچ وقت عقلا نمی آیند این قاعده را نفی کنند یعنی ما دلیل عقلی داشتیم بر اینکه حرج نباید در احکام شرعیه باشد، نه این طور نیست. اتفاقاً عقلاء می گویند که بر اساس اتکاء و استناد و به حکم عقل که افضل الاعمال اهمزها و امثال ذلک، خب اشکال ندارد که فرض کنید که یک حرجی هم باشد و این حرج مورد امضاء شارع باشد. امام حسن علیه السلام داریم که حجّ انجام می دادند در حالتی که قوافل در جلوی آن حضرت در حرکت بودند و حضرت با پای پیاده مسافرت می کرد. خب از مدینه تا مکّه پیاده رفتن، این یک حکم حرجی است و واقعاً مشکل است، امّا از باب

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم ❊❊
سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور

خب این حکم حرجی و این شدّت را برای وصول به آن مثوبات ممکن است یک عبدی به خود

بخرد و اینها را انجام بدهد و یا اینکه فرض کنید که حالا درخود احکام حج از باب رخصت نه عزیمه، وقتی که استطاعت شرط برای این حج می شود از باب این رخصتی که خب در اینجا هست، حالا اگر کسی نه، ولو متسکعاً و حرجیاً، این حجّ انجام بدهد، آیا می توانیم بگوئیم که اصلاً حج او باطل است یا اینکه نه؟ تازه خدا به او ثواب بیشتری هم می دهد، می گوید خودش را به مشقّت انداخته، خودش را فرض کنید که به هلکات انداخته برای رسیدن به محبوب و برای انجام دادن مناسک و اینها. یعنی عقلاء نمی توانند فرض کنید که من باب مثال در اینجا بیایند و به مقتضای قاعدهٔ عقلی، حرج را بردارند، حرج ظلم به حساب نمی آید. وقتی که انسان یک عملی را انجام بدهد، مثلاً عمل عبادی را انجام بدهد با حرج، فرض کنید که عقل[حکم به بطلان این عمل بکند بخاطر حرج، عقل چنین حکمی نمی تواند بکند] چون ضرر که در اینجا متوجّه نمی شود، بله اگر به واسطهٔ این مشی پای انسان آسیب ببیند، فلج بشود، قرحه ای در آن پیدا بشود، خب موجب قطع عضو بشود، موجب چه

بشود ، خب می رود [تحت] قاعدهٔ لاضرر و در اینجا منهی است، یعنی هم عقلاً و هم شرعاً می توانیم بگوئیم در اینجا نهی آمده و امّا اینکه نه یک شخصی بر خودش تکلّف ایجاد می کند، خودش را به کُلفت می اندازد، طلباً لرضایت مولا، خب در این صورت ما دلیل عقلی نداریم بر اینکه فرض بکنید که حالا این عقلاً خلاصه خلاف باشد، یک همچنین چیزی نیست .

فقط تنها مسأله ای که باقی می ماند همین جنبهٔ شرعی قضیه است چون حرج، می توانیم بگوئیم انواع و اقسامی دارد. یک قسم از حرج هست، ان قسمش که البتّه در باب تکلیف ما لا یطاق می رود خب آن عقلا اصلاً ممتنع است، یک قسم حرج هست که- آن طوری که بیان می کنند- این موجب اختلال نظام می شود، خب این را عقل می توانیم بگوئیم که حاکم است بر اینکه خب تکالیفی که موجب اختلال نظام و معیشت می شود این در اینجا...

تلمیذ: لاضرر را هم می گیرد دیگر

استاد: بله آن لاضرر را هم می گیرد.

خب در اینجا این مسلّماً خلاف است و شریعت برای احیاء نظام است نه برای اختلال و إماتهٔ نظام و امثال ذلک. یک قسم حرج هست که این ضررش یک ضرر مسلّم است، همان طوری که خدمتتان عرض کردم فرض کنید که انسان خودش را به یک مشقّاتی بیاندازد که آن مشقّات اصلاً موجب ضرر بر او بشوند، یعنی دچار یک ضعفی بشود که آن ضعف باعث ضرر بشود فرض کنید که بخواهد روزهٔ مستحبّی چند ماه پشت سر هم انسان بگیرد، یا اینکه یک عبادتی که اصلاً موجب ضرر باشد بر او، شب تا صبح بیدار باشد و بخواهد به نوافل و اینها بپردازد و بطور کلّی برای بدست آوردن...، یا مثلاً حجّی بخواهد انجام بدهد، خب در این حجّ مهلکه وجود دارد اگر تنها بخواهد بلند بشود برود بدون قافله و این حرفها، هزار تا سباع و سارق و امثال ذلک و اینها هست که اصلاً...! خب این داخل در تحت همان لاضرر هم ما می توانیم بگوئیم که قرار می گیرد و این اصلاً به طور کلّی می تواند منهی باشد، اینها منظور نیست و اینها مطرح نیست، نخیر.

یا فرض کنید که تکالیفی که اینها حرجی هستند، خیلی مشکل است در اینکه فرض کنید که حالا این عمل را انجام بدهد، فرض کنید که دستش حالا زخم است، این بخواهد این را باز بکند یک ساعت...، حالا جبیره بکند. صورتش را مثلاً بسته اند یک ساعت باید این باندها را باز بکند، یکی یکی باید روی آن را یک چیز بگذارد، آب بریزد و اینها، اینها یک چیزی است که این دیگر مشقّت است و کلفت است، باز کردنش نیم ساعت و بستنش هم نیم ساعت و این حرفها برای اینکه بخواهد دو رکعت من باب مثال نماز بخواند، شارع می گوید در اینجا خب تیمّم کن دیگر. یا فرض کنید که مریضی هست، این مریض اگر بخواهد برود برای وضو و برای کسب طهارت مائیه خیلی دچار مشکلات می شود، با آن حال مرض بخواهد بلند شود، خودش حرکت کند، کمرش درد می کند، حالِ تب دارد، فلان دارد و این حرفها، با یک حال مشقّتی یک مسافتی را بخواهد طی بکند و اینها همه...، خب بر فرض هم بگوئیم که حالا ضرر متوجّه او نمی شود

و این حالا فرض کن دو تا قرص هم می خورد و اگر بخواهد وسط راه یک بادی بخورد و این حرفها، ولی این صرف مشقّتی که او را به کلفت می اندازد برای تحصیل آب و اینها، حالا ما قاعدهٔ عقلی نداریم در اینکه حالا فرض کنید که عقل بیاید بگوید یا عقلاء بگویند که این تکلیفی که در اینجا شده، این تکلیف اصلاً خلاف است و همان تکلیف باید فرض کنید که به تیمم باشد، نخیر، خب خودش را به مشقّت بیاندازد، کسی که دنبال ثواب و بهشت و این حرفها می رود باید این کارها را هم انجام بدهد دیگر. بهشت که دیگر با تخت روان و کنار نهر آب که به آدم نمی دهند، این مشقّات و این مشکلات هم بایستی که انجام بدهد، ما چیز نداریم، یعنی از نقطهٔ نظر عقلی یک دلیلی که نفی حرج بکند مثل قاعدهٔ لاضرر، ما در اینجا نداریم، الّا اینکه فقط جنبه، جنبهٔ شرعی باشد و ببینیم که از ناحیهٔ شرع آیا برای اینجا...، چون عرض کردم راه آنها، خب آنها اصلاً داخل در این مسألهٔ حرج و اینها نیست، لذا در اینجا، هم از آیات و هم از روایات، ما برای منظور و هدف خودمان، آیات و روایاتی داریم.

یکی آیه ای است در سوره حجّ که می فرماید وَ جٰاهِدُوا فِي اَللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ اِجْتَبٰاكُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰاهِيمَ ... ﴿الحج، ۷۸﴾ این مجاهده باید فی اللَه و حق جهاده باشد، یعنی انسان برای رسیدن به مطلوب با تمام وجود باید برای کسب رضای مولا، خودش را از نظر اعمال، جوارح، سرّ و سویدا، نفس، فکر و با تمام شراشر وجود خودش باید در خدمت مولا باشد، حق جهاده باید باشد، هُوَ اِجْتَبٰاكُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ خداوند در دین حرجی را برای شما قرار نداده و حکم حرجی در دین برای شما جعل نشده که این عبارت است از همان مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰاهِيمَ، در دین حضرت ابراهیم هم به همین کیفت است، خب در اینجا این آیه صراحت دارد بر عدم حکم حرجی در دین، البتّه حالا در انطباق مواردش عرض می کنیم که یکی از مسائل مشکلهٔ ما در قضیهٔ لاحرج انطباق بر مصادیقش است که کدام مصداق را به آن حرجی می گویند و کدام مصداق را به آن حرجی نمی گویند و اختلافی که ممکن است در اینجا بیفتد؟ این یک آیه.

آیهٔ دیگر که قبلاً هم عرض شد در قاعدهٔ لا ضرار

... وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ مٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿المائدة، ٦﴾

شَهْرُ رَمَضٰانَ اَلَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ اَلْقُرْآنُ هُدىً لِلنّٰاسِ وَ بَيِّنٰاتٍ مِنَ اَلْهُدىٰ وَ اَلْفُرْقٰانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ اَلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كٰانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اَللّٰهُ بِكُمُ اَلْيُسْرَ وَ لاٰ يُرِيدُ بِكُمُ اَلْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا اَلْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿البقرة، ١٨٥﴾

لفظ حرج در این آیه است، همان طوری که در اینجا عرض شد این آیه دلالت می کند بر اینکه این وضوی حرجی اگر مریض بخواهد انجام بدهد یا اینکه جنب باشد یا او علی سفرٍ باشد و در مسافرت است و نمی تواند برود و تحصیل ماء بکند و قافله فلان هست و این حرفها ، در اینجا می فرماید که خدا حرج را بر شما نمی خواهد ولکن می خواهد لیطهرکم و یزکیکم، شما را طاهر کند و پاک کند در اینجا. این هم از آیاتی است که دلالت دارد بر این که احکام حرجی برداشته شده به جهت اینکه...

...یا فرض کنید در صورت لمس نساء یا جنب و اینها، در تمام اینها چون طهارت مائیه حرج دارد

در بعضی از اوقات و اینها، در اینجا خلاصه به همان کیفیت که بعضی ها می گویند توی تشک هم می توانی تیمّم کنی. در روایات هم داریم مثلاً شب کسی که می خواهد چیز کند و اینها، وضو بگیرد بعد اگر فرض کنید که محدث شد، دیگر نمی خواهد بلند شود برود دوباره وضو...، البته نه محدث به حدث اکبرها! همان جا دست خودش را روی تشک بزند و مثلاً تیمم بکند، اینها کفایت می کند. به این مضمون هست روایاتی. حالا بخواهد بلند شود دوباره برود فرض کنید وضو بگیرد و این حرفها...!

تلمیذ: [در این صورت دائم] باید وضو بگیرد

استاد: بله تا صبح دیگر خواب از سرش می رود! دیگر شارع در اینجا قائل به یسر شده است.

در این آیهٔ شریفه بعضی ها اشکال کرده اند در این که این آیه که دارد مٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ این در اینجا دلالت بر رفع حکم حرجی ندارد بلکه در اینجا دلالت می کند بر اینکه، اینکه شما مکلّف هستید به کسب طهارت مائیه در صورت وجدان و طهارت ترابیه در صورت

عدم وجدان، این احکام، اینها حَرَج نیست که حالا شما بلند شوید فرض کنید در آن جا این کار را انجام بدهید، در آنجا این کار را انجام بدهید، اینها گرچه ممکن است که برای شما حَرَج باشد منتهی یک حَرَج نفعی و؟ اگر باشد این اشکال ندارد امّا خودش ممکن است که ...، و دلیل این است که در ذیل آیه می گوید (در معنای لکنّ به معنای استدراک) این در اینجا نه این است که خدا برای شما حَرَج می خواهد! خدا برای شما طهارت را می خواهد و خیال نکید که این حرج است بلکه این طهارت است و این در اینجا تزکیه است

تلمیذ: ... علت این حَرَج این است که شما به طهارت برسد.

استاد: به طهارت برسی یعنی در مورد وضو وضو بگیری، در مورد تیمّم تیمّم بکنی و این هدف غایی و علّت غایی اش طهارت است. خیال نکن در اینجا که حَرَج ، حَرَج مذموم است و این حَرَج...، نه این حَرَجی است که دارای نفع و فایده است. پس بنابراین در قاعدهٔ لاحَرَج ما باید به دنبال ادلّه ای بگردیم که نفی این حَرَج را بکند یعنی حرجهایی که

بی فایده است و آن حرجهایی که موجب تطهیر و تزکیه است این صرفاً حَرَج است خب این آیه اوّل دلالتش دلالت تامّ بود یا آیهٔ يُرِيدُ اَللّٰهُ بِكُمُ اَلْيُسْرَ وَ لاٰ يُرِيدُ بِكُمُ اَلْعُسْرَ این هم خب می توانیم...، اما این که فرض کنیم ممکن است بعضی از حرجهایی باشد که این حَرَجی ها مفید باشد و انسان را به ثواب برساند و به چیز برساند اینها نه تنها مذموم نیست بلکه در این صورت مقبول هم هست. این اشکالی است که بر این آیه شده.

امّا آنچه که به نظر می رسد در جواب این اشکال این است که:

خب شما چطور در مورد تیمّم قائل به این هستید که این حَرَج است، کجا حکم به تیمّم حَرَج است؟ آیه می گوید که اگر شما می توانید در حال صحّت و سلامت و عدم حَرَج و اینها هستیدَ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا بایستی که وضو بگیری. اگر در حال مرض هستی و در حال سفر وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضىٰ أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً باید تیمّم کنی. خب آیا این حکم تیمّم حکم حرجی است تا

اینکه بگویید این حَرَج است؟ حکم حرجی نیست. کجا حکم تیمّم حرجی است؟ تیمّمی که شما حتی روی سنگ هم می توانید بزنید و بکشید بر سرتان، کجا حکم حَرَجی است؟ حرجی نیست. پس آیه اصلاً در مقام حَرَج دارد بیان می کند. آیه دارد می گوید که مٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ معنای آیه این است که خدا نخواسته است بر شما حکم حرَجی. لذا جعل تیمّم بدل از وضو ما کردیم در اینجا، این معنایش است. خب مٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ خیال نکنید که ما برای شما حرج خواستیم، نه ما در اینجا برای شما طهارت خواستیم یعنی آن طهارتی که مورد نظر مولا هست هم با طهارت مائیه حاصل می شود هم با طهارت ترابیه حاصل می شود خیال نکنید که طهارت فقط طهارت مائیه است. نه ما بر اساس این سعه ای که داریم، بر اساس آن عدم حرجی که داریم تحصیل طهارت را هم در طهارت مائیه قرار دادیم هم در طهارت ترابیه قرار دادیم و لذا مٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ اگر در حال صحت و سلامت هستید طهارت مائیه اگر در حال حرج هستید طهارت ترابیه مٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ

لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ منظور از جعل احکام توسط خداوند جعل حَرَج بر شما نیست جعل طهارت است. خب طهارت که با ترابیه هم حاصل می شود. پس بنابراین این آیه اَدلُّ دلیل بر نفی حَرَج است چطور اینکه بعضی از معاصرین اشکال کردند و این اشکال مردود است. این هم یک آیه.

البتّه در مورد این آیات حالا در خصوصیاتش صحبت می آید امّا اینکه حالا نحوهٔ دلالت را مراجعه کنیم و به این مسائل، ما دیدیم همهٔ اینها اتلاف وقت است حالا فرض کنید که به کتب تفسیر مراجعه کند و امثال ذلک و یا اینکه فرض کنید در حدیث رفع و اینها که خصوصیاتش را بیان کردند، اینها خب دیگر چیزهایی است که می دانند و مراجعه به آنها شده، دیگر نیازی به بحث راجع به اینها و احادیث معراجیه و ... در این جور موارد دیگر بحث نیست. بهتر است که ما از اینها بگذریم به عنوان اینکه این یک قاعده ای است که دیگر مفروغ عنه است و دیگر ضرورتی ندارد. فقط بحث از ادلّه اش می کنیم که

عرض شد این دو دلیل، دلیل تامّی است.

دلیل سوّم آیه ای است که در مورد روزه و صوم است شَهْرُ رَمَضٰانَ اَلَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ اَلْقُرْآنُ هُدىً لِلنّٰاسِ وَ بَيِّنٰاتٍ مِنَ اَلْهُدىٰ وَ اَلْفُرْقٰانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ اَلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كٰانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اَللّٰهُ بِكُمُ اَلْيُسْرَ وَ لاٰ يُرِيدُ بِكُمُ اَلْعُسْرَ وَ لِتُكْمِلُوا اَلْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿البقرة، ۱۸۵﴾ خب این هم در اینجا هست. بالاخره زنی که این زن در ایام حیض است به واسطهٔ این ضعفی که برایش پیدا می شود و اینها، این اگر روزه هم بگیرد خب این به حرج می افتد یعنی واقعاً به زحمت و اینها می افتد، به مشکلی برخورد می کند، همین طوری راه نمی توانند بروند چه برسد به اینکه روزه هم بگیرند! فرض کنید روزهٔ تابستان هم بخواهند بگیرند دیگر اصلاً همهٔ زندگی مختّل می شود. در واقع زنی که در آن ایام است به طور کلّی حالش تفاوت می کند. یا اینکه انسانی که در حال سفر است و به یک جایی قرار ندارد، استقرار ندارد، خب این نیاز پیدا می کند این طرف برود، آن طرف برود، تو شهر خودش که نیست که همهٔ وسایل را داشته باشد، در خانه اش باشد و اینها، باید برود

دنبال...، این را ببیند، آن را ببیند، جا را ببیند، حرکت کند، در حال حرکت است، در حال ...، یعنی این کیفیت سفر خودش ایجاب می کند که خداوند متعال بر اساس امتنان خودش- همان طوری که بعداً عرض خواهیم کرد- بر اساس امتنان خودش این مسایلی که دست و پاگیر و اینها هست بردارد و بر اساس منتی که بر پیغمبر اکرم نهاده شده است در شب معراج که یکی از آنها این بود، آیهٔ دیگر که می فرماید لاٰ یُکَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا لَهٰا مٰا کَسَبَتْ وَ عَلَیْهٰا مَا اِکْتَسَبَتْ رَبَّنٰا لاٰ تُؤٰاخِذْنٰا إِنْ نَسِینٰا أَوْ أَخْطَأْنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تَحْمِلْ عَلَیْنٰا إِصْراً کَمٰا حَمَلْتَهُ عَلَی اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ وَ اُعْفُ عَنّٰا وَ اِغْفِرْ لَنٰا وَ اِرْحَمْنٰا أَنْتَ مَوْلاٰنٰا فَانْصُرْنٰا عَلَی اَلْقَوْمِ اَلْکٰافِرِینَ ﴿البقرة، ٢٨٦﴾ که این آیه دلالت می کند بر این که إِصْراً که به معنای حَرَج و مشقّت هم آمده، حضرت از خداوند تقاضا کرده و خدا هم برداشت چطور که در امم گذشته تحمّل مشقّت و حَرَج و اینها بوده.

خب این آیه هم در اینجا دلالت دارد بر این که خداوند متعال به واسطهٔ منتاً علی العباد این احکام حَرَجی و احکامی که دارای مشقّت هست، اینها را

برداشته. البتّه در ذیل این آیه روایاتی هم هست که دلالت می کند که مثلاً در امم گذشته چه بود و چه بود و برای تطهیر خودشان از ذنوب و تطهیر خودشان از خبث و اینها چه کارهایی انجام می دادند و مثلاً کارهایی عجیبی هم به نظر می رسید، روایاتی هم در این زمینه داریم که حتّی موجب قطع عضو، نزع بَشَره و امثال ذلک و یک همچنین چیزهایی بوده و خلاصه روایات در این زمینه بیان شده گرچه بعضی ها ظاهراً این ها را رد کردند و قبول نکردند. من در یک جا دیدم مثل اینکه مرحوم آقای شعرانی ظاهراً این روایات را- در یک کتابی از ایشان یادم هست که خیلی سابق ها می خواندم- اینها را رد کرده و اینها را صحیح به حساب نیاورده، این روایاتی که مربوط به این هست که مثلاً در یهود برای رفع نجاست خبثیه...! این بوده. حالا فرض کنید اگر یک جای بدنشان نجاست خبثیه می شد می بایست این پوست را بکنند و...!

تلمیذ: احادیثی است که خودشان جعل کردند و سنّتی قرار دادند، آسمانی نیست

استاد: نه روایت وارد است. روایات ما دلالت بر

این می کند. بله روایات ما دلالت دارد. از امام صادق علیه السلام در یک جا روایت است ولیکن خب مثلاً در این بعضی ها یک خدشه هایی کرده اند امّا در هر صورت در اینکه دین آنها دین حَرَجی بوده و مشکل بوده، این مسلّم است که با احکام ما خیلی تفاوت داشته.

در هر صورت این آیات آیاتی است که دلالت می کند در این که خداوند متعال احکام حَرَجی را از امّت پیغمبر اکرم برداشته و در این زمینه هم إلی ما شاءاللَه روایات فراوان است و دلالتش خیلی دلالت صریح است. حالا به روایات هم می رسیم. صرف نظر از این روایات حتّی اگر این روایات هم نبود ما به همین آیات می توانیم تمسّک کنیم برای اینکه احکام حرجی را برداریم و در مورد تشخیص حرج و عدم حرج هم سیره عقلائیه است. هر جا که تشخیص بدهند حرج در اینجا واقعاً صدق می کند خب مصداق برای آیات هست. هر جا که صدق نمی کند، آن مصداق برای آیات نخواهد بود. این بحث در مورد...

تلمیذ: وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ نمی گوید؟

استاد: بله دیگر، عرض کردم رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ بله آن هم یکی از آیات است. آیات زیاد است منتهی این آیات که خب زیاد صریح بود.

در آیه رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ اشکال شده در آنجا با اینکه مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا، ما لا یطیقون...

تلمیذ: ...

استاد: بله آن دیگر عقلاً خارج است، آن دیگر در تحت قاعده نیست، می شود گفت تقریباً حکم امتناعیه هست یا اینکه مثلاً

تلمیذ: معلوم که نیست

استاد: نه مثلاً ممکن است بگوئیم آن مربوط می شود به شق دومی که اصلاً موجب اختلال نظام باشد مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا فرض کنیم. مثل اینکه فرض کنیم اینکه دربارهٔ صوم داریم ... وَ عَلَى اَلَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعٰامُ ... ﴿البقرة، ١٨٤﴾ یعنی طاقت دیگر به انتها می رسد. يُطِيقُونَ یعنی به طاقت آنها این را می کِشد، با طاقت اینها این هم تمام می شود. اینها اصلاً موجب اختلال نظام است دیگر. فرض کنید یک پیر؟ که اگر بخواهد روزه بگیرد فقط تو بستر بیافتد عَلَى اَلَّذِينَ

يُطِيقُونَهُ شامل این می شود و یا یک شخصی که فرض کنید که به حال غش و اینها بیافتد، ضرر هم نمی کند فقط همین قدر دیگر هیچی! فقط باید بیافتد و تا شب منتظر افطار باشد. خب این عَلَى اَلَّذِينَ يُطِيقُونَهُ است. این در اینجا می توانیم بگوئیم مشمول همان اختلال نظام است که عقلاً [مذموم] است. نه این را رد کردند بحساب...

اللَهم صل علی محمد و آل محمد